




تحلیل حقوقی اقرار، انکار و سوگند مدیر عامل یا مدیر تصفیه ورشکستگی از سوی شرکت

احد قلی زاده منقوای* 

دانشیار، گروه حقوق، دانشکده علوم اداری و اقتصاد، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. رایانامه:
gholizadeh@ase.ui.ac.ir

چکیده

از مشکلات اساسی دعاوی علیه اشخاص حقوقی از جمله شرکت‌ها، اقرار، انکار یا سوگند خوردن آنهاست. در نخستین نگاه به نظر می‌رسد که آنها نمی‌توانند سوگند بخورند، اقرار کرده یا انکار کنند، ولی دقت بیشتر خلاف آن را نشان می‌دهد. در دعاوی له و علیه یک شرکت قانون آیین دادرسی مدنی مدیر عامل و قانون تجارت مدیر تصفیه را صاحب دعوا دانسته است. قانونگذار برای نمایندگان قراردادی چنین جایگاهی در نظر نگرفته است. در همه این موارد طرف مقابل دعوا نیازمند اقرار یا سوگند خوردن مدیر عامل بوده و شرکت نیازمند انکار یا تردید کردن در ادعاهای طرف مقابل خواهد بود. نوشته‌های مدیر عامل در دفاتر تجارتي اقرار کتبی شرکت حساب می‌شود، پس به نظر می‌رسد اقرار، انکار و سوگند شرکت نیز متصور است و می‌توان با رعایت شرایط قانونی بسته به مورد اقرار یا انکار مدیر عامل یا مدیر تصفیه را اقرار یا انکار شرکت محسوب کرد، مدیر عامل یا مدیر تصفیه را به جای شرکت سوگند داد. آنها می‌توانند در مقابل سوگند داده شدن قبول سوگند کنند، سوگند بخورند، اگرچه بعید است بتوانند سوگند را رد کنند. در این باره، دلایلی نشان می‌دهد مانند ورشکسته حقیقی، مدیر عامل هم با وجود ورشکستگی شرکت، سمت خود را به طور کامل از دست نمی‌دهد و همچنان می‌تواند اقداماتی را از سوی شرکت ورشکسته انجام دهد. همه این موارد، علاوه بر شرکت‌ها، درباره همه انواع اشخاص حقوقی قابل اعمال خواهند بود.

کلیدواژه‌ها: اقرار، انکار، سوگند، مدیر عامل، مدیر تصفیه.

* استناد: قلی زاده، احد (۱۴۰۲، پاییز). «تحلیل حقوقی اقرار، انکار و سوگند مدیر عامل یا مدیر تصفیه ورشکستگی از سوی شرکت»، فصلنامه

مطالعات حقوق خصوصی، ۵۳، ۳: ۴۸۷-۴۶۵ DOI:10.22059/JLQ.2024.361317.1007781

تاریخ دریافت: ۱۶ مرداد ۱۴۰۲، تاریخ بازنگری: ۱ مهر ۱۴۰۲، تاریخ تصویب: ۱۶ مهر ۱۴۰۲، تاریخ انتشار: ۲۴ آبان ۱۴۰۲



۱. مقدمه

اقرار، انکار و سوگند اشخاص حقوقی، به خصوص شرکت‌ها، حائز اهمیت فوق‌العاده است. آنها هم خواهان یا خوانده دعوی قرار می‌گیرند، ولی خودشان فی‌نفسه قادر به اقرار، انکار یا سوگند نیستند و این موارد لاجرم باید توسط نمایندگان آنها انجام گیرند. با این حال، به شرح متن، پیشینه یکی فرض شدن جایگاه حقوقی نمایندگان قراردادی و نمایندگان قانونی توسط اغلب دست‌اندرکاران و تحلیلگران سبب رسیدن به برداشت‌های نادرست شده است. ولی به‌عنوان فرضیه این مقاله، قانونگذار به این دو گروه حقوق و اختیارات متفاوتی داده، و در نتیجه امکان اقرار، انکار یا سوگند خوردن شخص حقوقی را فراهم کرده است. این تحقیق تحلیلی-توصیفی نشان خواهد داد که قانونگذار نمایندگان قراردادی را وکلای اصحاب دعوا ولی نمایندگان قانونی را اصحاب دعوا دانسته است. آن‌گونه که دیگران (محسنی، ۱۴۰۰: ۴۱۵) هم نظر داده‌اند، در این باره، مدیر عامل نه نماینده قراردادی، بلکه نماینده قانونی است، زیرا نه توسط منوب‌عنه خود، بلکه طبق راهکارهای تعبیه‌شده در قانون تعیین می‌شود.

برای تجزیه و تحلیل موضوع این مقاله لازم است ابتدا فرض عدم امکان اقرار، انکار، یا سوگند خوردن شخص حقوقی مورد بحث قرار گیرد. سپس به ترتیب در نظر گرفتن مدیر عامل و مدیر تصفیه به‌عنوان صاحب دعوا؛ تفاوت داشتن جایگاه حقوقی نمایندگان قانونی و قراردادی؛ لوازم اقرار، انکار، یا سوگند مدیر عامل یا مدیر تصفیه از سوی شرکت؛ و در نهایت امکان شرکت تاجر ورشکسته در دعاوی تجارتهی به‌عنوان وارد ثالث مورد بحث واقع می‌شوند.

۲. فرض عدم امکان اقرار، انکار یا سوگند خوردن شخص حقوقی

به‌طور معمول تصور می‌شود که شخص حقوقی نمی‌تواند اقرار کند و آن‌گونه که بعضی (امین، ۱۳۸۵: ۱۰۷؛ محمدی، ۱۳۸۹ [الف]: ۲۹۷؛ محمدی، ۱۳۸۹ [ب]: ۴۰۳) نیز نظر داده‌اند و به دلالت نظریه شماره ۷/۶۵۲۱ مورخ ۱۳۸۶/۰۹/۲۸ اداره کل حقوقی قوه قضاییه، نمی‌توان آن را سوگند داد. امکان انکار را هم به‌عنوان اظهاری متضاد با اقرار، باید به این موارد افزود. علت را آن می‌دانند که اقرار، انکار و سوگند اموری نفسانی‌اند و شخص حقوقی آن‌گونه که قاعدتاً در کامن‌لا (Meng-Seng & Cheng-Han, 2016: 119) نیز مورد توجه قرار گرفته است، فی‌نفسه قادر به سخن گفتن نیست که اقرار یا انکار کرده یا سوگند یاد کند. از سوی دیگر، اقرار یعنی اخبار به حق به نفع غیر و به ضرر خود. بنابراین، اقرار دیگران به‌جای شخص مدعی‌علیه آن‌گونه که دیگران (صفار، ۱۳۷۹: ۱۵۹) هم مطرح کرده‌اند، حالت اخبار به حق به نفع غیر و به ضرر غیر (مدعی‌علیه) پیدا کرده، شکل شهادت گرفته، به‌عنوان اقرار قابل استفاده نخواهد بود. انکار نیز به معنی اظهار عدم انتساب ادعا یا سند به مدعی‌علیه است و دیگران نمی‌توانند از سوی

مدعی علیه چیزی را انکار کنند. تردید استثنائاً نقش بدل انکار را بازی می‌کند، بر خلاف انکار، به جای مدعی علیه، به قائم‌مقام او اختصاص دارد.

در این باره، اگرچه آن‌گونه که در کامن‌لا (Meng-Seng & Cheng-Han, 2016: 131) نیز معمول است، مدیر تصفیه مطابق قانون به نمایندگی از طلبکاران، قائم‌مقام ورشکسته است، ولی مدیرعامل را نمی‌توان قائم‌مقام شرکت تلقی کرد. در واقع مدیرعامل آن‌گونه که در حقوق چین (Pisacane, 2017: 54) و کامن‌لا (Brennan & Casey, 2008: 52) هم معمول است، نماینده قانونی تاجر حقوقی است. در این باره سوگند خوردن هم اگرچه با گواه گرفتن ذات اقدس حق، ولی آن‌گونه که دیگران (محمدی، ۱۳۸۹[ب]: ۴۰۴؛ شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۲۶۴) هم بیان کرده‌اند، بر خلاف اقرار، در واقع اخبار به حق به نفع خود و به ضرر دیگری است. ولی سوگند خوردن دیگران به جای مدعی یا مدعی علیه نه اخبار به نفع خود، بلکه اخبار به نفع مدعی یا مدعی علیه است، شکل سوگند نمی‌یابد. علی‌رغم نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[الف]: ۳۰۲)، سوگند قاعدتاً بتی است و از سوی مدعی علیه برای رفع ادعا از خود ادا می‌شود. بنابراین، سوگند قاعدتاً در قالب «سوگند خوردن» در مقابل «سوگند داده شدن» تبلور می‌یابد و این امر با وجود نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[الف]: ۳۰۰) شبیه تکلیف است تا حق. البته مدعی علیه سوگند داده شده حق دارد آن را رد کند، ولی او اگر سوگند را نه قبول و نه رد کند، با سوگند مدعی دعوا را می‌بازد.

طبق آنچه گفته شد در دعاوی علیه اشخاص حقوقی مدعی برای اثبات ادعای خود از اقرار و امکان سوگند دادن مدعی علیه و شخص حقوقی مدعی علیه هم از امکان انکار و سوگند خوردن محروم می‌شود. اما بر خلاف انتظار، قانوناً قید دین در دفتر تجارتنی به منزله اقرار کتبی تاجر اعم از حقیقی یا حقوقی است. پس قانونگذار آن‌گونه که در کامن‌لا (Garrett, 2008: 924) نیز معمول است، خواه‌ناخواه برای شخص حقوقی هم امکان اقرار در نظر گرفته است.

می‌دانیم که مطابق قانون آیین دادرسی مدنی (ق.آ.د.م.) حکم مستند به اقرار قاطع دعوا قابل تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی نیست. بنابراین حکم مستند به دفاتر تجارتنی تاجر اعم از حقیقی یا حقوقی قاطع دعوا بوده، شرکت به‌عنوان یکی از متداعیین نمی‌تواند از آن تجدیدنظرخواهی یا فرجام بخواهد. در اینجا دفاتر تجارتنی از آن نظر اقرار قاطع دعوا حساب شدند که به‌عنوان مدرک در نزد خود مدعی علیه قرار داشته، از سوی او ابراز می‌شوند، بر خلاف سایر مدارک که به‌طور معمول در نزد مدعی‌اند. همین نگهداری دفاتر در نزد مدعی علیه و ابراز آنها از سوی او، مانع انکار محتویات آن از سوی او (دارنده آن) می‌شود. در نتیجه از این حیث (انکارناپذیری یا تردیدناپذیری بودن) این دفاتر در حکم اقرارنامه کتبی رسمی‌اند. در تصرف مدعی علیه بودن درباره دفاتر شخصی مدیرعامل (دفاتری که او به‌عنوان مدیرعامل مطالبی را در آن نوشته

است) هم مطرح می‌شود و آنها هم غیرقابل انکار و تردید خواهند بود. از سوی دیگر، به سبب رعایت تشریفات خاص تنظیم، نگهداری و نوشتن دفاتر تجارتي، مدیر عامل یا مدیر تصفیه می‌تواند در دعاوی له یا علیه شرکت، به مفاد آنها جهت اثبات ادعای خود نیز استناد کند. البته از این نظر استناد به مفاد دفاتر تجارتي نه استناد به اقرار بلکه استناد به سند، قاعدتاً سند عادی، خواهد بود. این امکان استثنایی است و به دفاتر شخصی مدیر عامل یا مدیر تصفیه قابل تسری نیست.

ممکن است مدیر تصفیه هم آن‌گونه که در کامن‌لا (Symes, 2008: 86) و حقوق فرانسه (Gerner-Bauerle & Schillig, 2019: 980) هم معمول است، تجارت تاجر ورشکسته را فعال نگه‌داشته، به مقتضای فعال بودن تجارت، دادوستدها، دیون و مطالبات، و مخارج مربوطه را در آن دفاتر وارد کند. پس نوشته‌های مدیر تصفیه در آن دفاتر نیز اقرار کتبی او به حساب می‌آیند. بنابراین، آن‌گونه که در کامن‌لا (Palmiter, 2009: 643) نیز پذیرفته شده، اقرار شخص حقوقی هم تصورکردنی است. در این باره، سوگند هم قانوناً قاطع دعواست. بنابراین حکم مستند به سوگند قابل تجدیدنظرخواهی و آن‌طور که ق.آ.د.م. تأکید کرده، قابل فرجام‌خواهی نخواهد بود. پیش از اصلاحات ۱۳۷۰/۰۸/۱۴، قانون مدنی (ق.م.) استفاده از سوگند را در دعاوی دارای طرف شخص حقوقی مجاز نمی‌دانست، ولی حذف این مقرر علی‌رغم نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[الف]: ۲۹۹)، خود دلیل قاطع لغو مخالفت قانونگذار با استفاده از سوگند له یا علیه اشخاص حقوقی شد؛ مفاد مبحث سوگند ق.آ.د.م. ۱۳۷۹ نیز این برداشت را تأیید می‌کند. پس دیگر سوگند دادن، سوگند خوردن، رد سوگند، و قبول سوگند از سوی اشخاص حقوقی علی‌رغم نظر اقلیت قضات در نشست قضایی مورخ ۱۳۸۹/۰۵/۰۵ استان مازندران، شهر ساری، غیرقانونی نیست.

۳. در نظر گرفتن مدیر عامل و مدیر تصفیه به‌عنوان صاحب دعوا

از دیدگاه قانون آ.د.م. نمایندگان قانونی یعنی مدیرعامل، ولی، وصی، قیم، و متولی وقف صاحب دعوا هستند و علیرغم نظر برخی از حقوق‌دانان (شمس، ۱۳۸۵: ۳۹) قانونگذار در این زمینه مسامحه‌ای ندارد. در واقع، منوب‌عنه این اشخاص یعنی شرکت، مولی‌علیه و وقف صاحب واقعی اما نمایندگان قانونی آنها «صاحب ظاهری» دعاوی آنها هستند، برای نمونه با وجود نظر بعضی (مهاجری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۹۹؛ محمدی، ۱۳۸۹[الف]: ۳۰۱)، دعاوی له و علیه شرکت آن‌گونه که در حقوق چین (Wang, 2014: 76) و کامن‌لا (Meng-Seng & Cheng-Han, 2016: 124) نیز معمول است، قبل از ورشکستگی آن به طرفیت مدیر عامل و بعد از ورشکستگی به طرفیت مدیر تصفیه اقامه می‌شود. در واقع، اصولاً آن‌گونه که در حقوق چین (McGinty, McDonald &

و کامن لا (Leow, 2014, III-9.102) و (Brennan & Casey, 2008: 52) نیز معمول است، با ورشکستگی مدیر تصفیه جانشین مدیر عامل شرکت می‌شود. در این باره، صاحبان واقعی دعوا به سبب فقد اهلیت استیفا (به طور کامل یا ناقص) در عمل به حساب نمی‌آیند. بنابراین، آن گونه که دیگران (کاتوزیان ۱۳۶۶: ۵۸) هم مطرح کرده‌اند، نوعی یگانگی میان شخص حقوقی و نماینده قانونی ایجاد می‌شود. پس، به تصریح قانون، با فوت، حجر یا زوال سمت هر یک از آنان، رسیدگی به دعوا تا تعیین جانشین او متوقف می‌شود. دیگران (عبدیورفرد، ۱۳۹۳: ۱۵۰) هم به این نکته توجه داشته‌اند. البته دعاوی غیرمالی و مستثنیات دین آن گونه که دیگران (صقری، ۱۳۷۶: ۲۶۹) هم توجه داشته‌اند، از حوزه صلاحیت مدیر تصفیه خارج‌اند. ولی به سختی می‌توان مصادیقی برای دعاوی غیرمالی شرکت یافت و برای اشخاص حقوقی مستثنیات دین در نظر گرفته نمی‌شود.

در حوزه‌های دارای اداره تصفیه امور ورشکستگی عضو ناظر و مدیر تصفیه تعیین نمی‌شود. در این ادارات به طور مستتر رئیس اداره نقش عضو ناظر و مأموران آن نقش مدیر تصفیه را بازی می‌کنند. با این حال، در این موارد دعاوی له و علیه ورشکسته نه به طرفیت مأمور پرونده ورشکسته مربوطه، بلکه به طرفیت اداره تصفیه امور ورشکستگی اقامه شده، جریان می‌یابد. در این باره رئیس اداره تصفیه به عنوان ارگان اجرایی آن اداره می‌تواند درباره محتویات پرونده هر یک از ورشکستگان تحت اداره و تصفیه خود، اقرار یا انکار کرده یا ادای سوگند کند، البته به استناد اطلاعاتی که مأمور پرونده ورشکسته مربوطه در اختیار او گذاشته است.

صاحبان واقعی دعاوی برای اقامه دعوا علیه صاحبان ظاهری آنها اغلب باید از نمایندگان موقت برای مثال به جای ولی، وصی و قیم از قیم موقت استفاده کنند. به همین سیاق می‌توان معتقد به استفاده از مدیر عامل یا متولی موقت شد. استثنائاً درباره شرکت‌های سهامی مطابق لایحه اصلاحی ق.ت. دارندگان یک پنجم سهام شرکت نیز به نام و از طرف شرکت می‌توانند اقدام به اقامه دعوا علیه مدیر عامل شرکت کنند. ولی درباره مدیر تصفیه وضع متفاوت است. چون مدیر تصفیه قائم مقام ورشکسته حساب می‌شود و خود ورشکسته مثل کسی که مالش را فروخته باشد از صحنه کنار رفته است، قانونگذار اجازه داده که تاجر ورشکسته (حقیقی یا حقوقی) خود شخصاً بدون نیاز به داشتن مدیر تصفیه موقت اقدام به اقامه دعوا و اعتراض به تصمیمات و اقدامات مدیر تصفیه کند. در این باره، وضع شرکت متفاوت است. چون بر خلاف تاجر حقیقی که علی‌رغم حجر می‌تواند شخصاً اقدام و اعتراض کند، شرکت ورشکسته فی نفسه اهلیت استیفا ندارد، بنابراین آن گونه که در کامن لا (Garrett, 2008: 924) و حقوق چین (Pisacane, 2017: 54) نیز مطرح است، نمی‌تواند شخصاً اقدام و اعتراض کند. لاجرم به عنوان

یک استثنا، یعنی امری که از حوزه اختیارات مدیر تصفیۀ شرکت ورشکسته خارج است ولی حجر شرکت ورشکسته شامل آن نشده است، مدیر عامل شرکت در این باره اقدام و اعتراض می‌کند.

درباره موضوع مورد بحث، هیأت مدیرۀ شرکت یا شخص حقوقی در حکم مدیر عامل آن نخواهد بود، چون آن‌گونه که بعضی (قلی‌زاده منقوای، ۱۳۹۵: ۳۹) اثبات کرده‌اند، هیأت مدیرۀ شرکت آن‌گونه که در حقوق سوئیس (Guillaume, 2005: 266) نیز معمول است، در برابر اشخاص ثالث نماینده قانونی آن به حساب نمی‌آید؛ یعنی اگرچه هیأت مدیرۀ نماینده قانونی برای قانونگذاری در شرکت است، ولی نماینده قانونی اجرایی شرکت نیست. ارگان اجرایی شرکت آن‌گونه که در حقوق چین (Clarke & Howson, 2012: 253) نیز معمول است، انحصاراً به مدیر عامل آن اختصاص دارد. بنابراین تنها نام و مشخصات مدیر عامل است که علاوه بر ثبت در مرجع ثبت شرکت‌ها [آن‌گونه که در حقوق چین (Pisacane, 2017: 54) نیز معمول است]، در روزنامه رسمی کشور نیز آگهی می‌شود. با این حال ممکن است اشخاص دیگری غیر از مدیر عامل هم در شرکت از طرف مدیر عامل سمت اجرایی داشته باشند. برای مثال اگرچه هرگونه دریافت و پرداختی از اختیارات انحصاری مدیر عامل است و آن‌گونه که در حقوق چین (McGinty, McDonald & Leow, 2014, III-9.27) نیز معمول است، بدون وجود مدیر عامل امکان هیچ دریافت یا پرداختی از سوی شرکت نیست، ولی ممکن است آن‌گونه که در سایر کشورها (Nelson, 2006: 157) نیز معمول است، حسابدار شرکت از طرف مدیر عامل این حق را داشته باشد.

آن‌گونه که در حقوق چین (Roos, 2010: 17) نیز معمول است، اگر حسابدار از سوی مدیر عامل اجازه چنین اقداماتی را نداشته باشد، این‌گونه اقدامات او برای شرکت به حساب نخواهند آمد. در صورت اجازه مدیر عامل، نه حسابدار، بلکه مدیر عامل را می‌توان بابت نحوه عملکرد حسابدار سوگند داد و نه خود حسابدار، بلکه مدیر عامل است که با اطلاعاتی که حسابدار در اختیارش می‌گذارد، می‌تواند اقدام به انکار یا اقرار در دعاوی علیه شرکت کند. در واقع حسابدار در دعوی له و علیه شرکت صاحب دعوا نیست که بتوان او را به جای شرکت سوگند داد یا از او انتظار اقرار یا انکار موارد مورد ادعا را داشت. آن‌گونه که دیگران (قلی‌زاده منقوای، ۱۳۹۵: ۴۴) هم ابراز کرده‌اند، اجزای زیردست مدیر عامل نقش نماینده قراردادی او را بازی می‌کنند نه نقش نماینده قانونی شرکت را. سایر اجزا و خدمۀ شرکت نیز در این باره مانند حسابدار خواهند بود. در صورت جلب چنین حسابداری از سوی هریک از طرفین به دعوا، اقرار، انکار یا سوگند او، نه برای شرکت، بلکه برای خود او خواهد بود.

اگر شرکت «الف» در شرکت «ب» سهم داشته باشد، آن گونه که در کامن‌لا (Bagrial, 2007: 556) نیز مورد توجه است، مدیر عامل شرکت «الف» به عنوان سهامدار در جلسه مجمع عمومی شرکت «ب» حاضر می‌شود، رأی می‌دهد، یا نماینده خود را به این منظور به آن جلسه می‌فرستد. آن مدیر عامل به عنوان صاحب دعوا در دعاوی مطرح درباره آن سهام نیز شرکت خواهد کرد. با ورشکسته شدن شرکت «الف»، مدیر تصفیه در این باره نیز جانشین مدیر عامل آن شرکت به منظور حضور و دادن رأی در جلسه مجمع عمومی شرکت «ب» خواهد بود. در این باره به نظر می‌رسد کسی می‌تواند ادعای طرف را انکار یا درباره آن تردید کند که قادر به اقرار درباره آن دعوا باشد. پس مقررۀ ق.آ.د.م. درباره دادن وکالت در انکار، تردید، ادعای جعل و ادعای بی‌اعتباری به وکیل دادگستری در واقع به معنی دادن وکالت به وکیل جهت اطلاع‌رسانی اظهار یا ادعای موکل درباره موضوع به دادگاه است و علی‌رغم آنچه در کامن‌لا (Garrett, 2008: 924) مطرح شده است، به معنی داشتن حق شخصی و بالاصاله برای وکیل جهت انجام چنین اظهارات یا ادعاهایی نیست. مدیر عامل و مدیر تصفیه به عنوان دارنده بالاصاله حق برای انجام چنین اظهارات و ادعاهایی، اظهارات و ادعاهای خود را توسط وکیل دادگستری به دادگاه می‌رسانند.

۴. تفاوت جایگاه حقوقی نمایندگان قانونی و قراردادی

موضوع این مقاله وکالت در اقرار، انکار یا سوگند نیست. مدیر عامل نه به وکالت از شرکت، بلکه آن گونه که در حقوق چین (Park & Park, 2016: 164) نیز تلویحاً مورد توجه قرار گرفته است، به عنوان صاحب دعوا درباره موضوع دعوا اقرار یا انکار می‌کند یا سوگند می‌خورد. اگرچه نمایندگی قانونی هم در نهایت زیرمجموعه وکالت است، ولی آن گونه که در حقوق چین (Epstein & Shen, 2014: I-6.1.30) نیز معمول است، در مقایسه با وکالت به مفهوم عام (نمایندگی قراردادی)، قانونگذار برای نمایندگی قانونی امکان متفاوتی در نظر گرفته است. به عبارت دیگر، وکیل در مفهوم عام صاحب دعوا حساب نمی‌شود. ق.آ.د.م. آن گونه که در حقوق سوئیس (Guillaume, 2005: 266) هم معمول است، با دقت و وسواس میان مقررات نمایندگی قانونی^۱ و نمایندگی قراردادی^۲ (وکالت) فرق قائل می‌شود. بنابراین منظور آن قانون از جملات «اقرار وکیل علیه موکل خود نسبت به اموری که قاطع دعواست پذیرفته نمی‌شود»، و «... اقرار ... قابل توکیل نیست»، به هیچ وجه درباره اقرار نمایندگان قانونی نیست. برای نمونه

1. Formal (Legal) Representative
2. Contractual Agent (Representative)

جمله «... اقرار ... قابل توکیل نیست» درباره اختیارات وکیل دعاوی است و بی تردید علی‌رغم نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[الف]: ۳۰۵)، ربطی به نمایندگان قانونی از جمله مدیر عامل و به طریق اولی قائم‌مقام (از جمله مدیر تصفیه) ندارد. در واقع، آن‌گونه که در حقوق چین (Epstein & Shen, 2014: I.6.1.30) نیز معمول است و دیگران (اصغری آقمشهدی و نفرشی، ۱۳۸۵: ۴۲) هم مطرح کرده‌اند، نماینده قانونی همه اختیارات را دارد، مگر اینکه اختیاری از او گرفته شده باشد، درحالی‌که نماینده قراردادی هیچ اختیاری ندارد، مگر اینکه اختیاری به او داده شده باشد. آن‌گونه که در حقوق چین (Cunningham-Hill & Elder, 2013: 158) هم معمول است، نماینده قراردادی اختیار خود را از نماینده قانونی می‌گیرد.

چون مدیر عامل بسته به نوع شرکت توسط هیأت مدیره یا شرکای آن انتخاب می‌شود این تداعی برای بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۵)، ایجاد شده که او نماینده قراردادی شرکت است و تفاوتی میان او و وکیل شرکت نیست؛ غافل از اینکه اگر مدیر عامل نماینده قراردادی بود، باید توسط خود شرکت انتخاب می‌شد، درحالی‌که به سبب اهلیت استیفا نداشتن شرکت، قانونگذار ترتیبی اتخاذ می‌کند که شرکا یا سهامداران که شخصیتی متفاوت از شخصیت شرکت دارند یا نمایندگان آنان (هیأت مدیره)، بتوانند نماینده شرکت را انتخاب کنند. این نکته آن‌گونه که دیگران (اصغری آقمشهدی و نفرشی، ۱۳۸۵: ۴۲؛ مهاجری، ۱۳۷۹، ج ۱: ۸) هم مطرح کرده‌اند، آن نماینده را به نماینده قانونی بدل می‌کند. نماینده قانونی بودن منافاتی با رکن شرکت بودن ندارد. این حالت آن‌گونه که در کامن‌لا (Meng-Seng & Cheng-Han 2016: 122) نیز مورد توجه است، به نحو قوی‌تری (به‌عنوان قائم‌مقام) درباره مدیر تصفیه ورشکستگی مطرح است که دادگاه او را نصب می‌کند.

ق.آ.د.م. به شرح زیر در مباحث اعتراض ثالث و اعاده دادرسی، و توقیف دادرسی و ایرادات به‌طور شفاف و دقیق میان جایگاه حقوقی نمایندگان قانونی (به تعبیر آن قانون اصحاب دعوا) و نمایندگان قراردادی (به تعبیر آن قانون وکلای اصحاب دعوا) تفاوت قائل شده است.

۴.۱. اعتراض ثالث و اعاده دادرسی

آن‌گونه که دیگران (قلی‌زاده منقوطای، ۱۳۹۸: ۱۹۲) هم ابراز کرده‌اند، مدیر عامل یا مدیر تصفیه نمی‌تواند به رأیی که له یا علیه شرکت صادر شده و او در دعوی آن رأی به‌عنوان مدیر عامل یا مدیر تصفیه نقش داشته اعتراض ثالث کند، ولی وکیلی که مدیر عامل یا مدیر تصفیه برای این دعوا از طرف شرکت استخدام کرده بوده و او به‌عنوان وکیل در دعوا نقش داشته است،

می‌تواند به آن رأی اعتراض ثالث کند، چون او به تصریح ق.آ.د.م. نه به‌عنوان صاحب دعوا، بلکه به‌عنوان وکیل صاحب دعوا در دعوا نقش داشته است. به‌طور متقابل اگر رأی صادره حکم قطعی باشد، مدیرعامل یا مدیر تصفیه با وجود جهات لازم می‌تواند از آن اعاده دادرسی بخواهد. درحالی‌که وکلای آنان حق اعاده دادرسی از آن حکم را نخواهند داشت. در واقع اعاده دادرسی به اصحاب دعوا و اعتراض ثالث به ثالث (کسی که به‌عنوان صاحب دعوا در دعوا دخالت نداشته) اختصاص دارد.

اگر دعوایی در قبل از ورشکستگی شرکت به طرفیت آن مطرح بوده و در آن مدیرعامل به‌عنوان صاحب دعوا دخالت داشته باشد، بعد از ورشکستگی شرکت، اعاده دادرسی از حکم قطعی آن دعوا یا دفاع در مقابل اعاده دادرسی از آن حکم، با مدیر تصفیه خواهد بود. در واقع در این حالت آن‌گونه که در حقوق سوئیس (Guillaume, 2005: 269)، حقوق اروپا (Jelinek & Beran, 2011: 344) و کامن‌لا (Meng-Seng & Cheng-Han, 2016: 124) هم معمول است، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه امور ورشکستگی قائم‌مقام مدیرعامل می‌شود.

۲.۴. توقیف دادرسی و ایرادات

علی‌رغم نظر بعضی (کریمی و پرتو، ۱۳۹۸: ۱۱۳)، به‌صراحت ق.آ.د.م. با فوت، حجر یا زوال سمت نمایندگان قانونی به‌عنوان صاحبان دعوا، دادرسی آن دعوا توقیف می‌شود. ولی آن‌گونه که دیگران (مهاجری، ۱۳۷۹، ج: ۱، ۲۰۳) هم توجه داشته‌اند، با فوت، حجر یا زوال سمت وکیل از جمله وکیل دادگستری، اصولاً دادرسی توقیف نمی‌شود. به‌طور کلی با فوت، استعفا، عزل، ممنوعیت از اشتغال، تعلیق یا بازداشت وکیل دادگستری قاعداً دادرسی توقیف نمی‌شود. در این موارد، در صورت ضرورت، به‌خصوص در صورت نیاز دادگاه به اخذ توضیح از وکیل (به نمایندگی از موکل)، دادرسی به تأخیر می‌افتد تا موضوع به اطلاع موکل رسانده شود.

مبحث ایرادات در ق.آ.د.م. هم از موارد تفاوت احکام نماینده قانونی با نماینده قراردادی است. در آن مبحث، ایراد عدم اهلیت خواهان، و اعتراض به عدم احراز سمت مدعی نمایندگی خوانده مطرح شده است. خواهان فاقد اهلیت استیفا خودش نمی‌تواند دادخواست بدهد، شخصاً وکیل هم نمی‌تواند بگیرد، پس بدون داشتن ولی (نماینده قانونی) آن‌گونه که در حقوق چین (Rapp, 2014: II-4.8) هم مطرح است، امکان داشتن وکیل (قراردادی) هم نخواهد داشت. حتی اگر ولی قبلی او وکیلی استخدام کرده باشد، با فوت، حجر، یا زوال سمت او، وکالت وکیل هم آن‌گونه که دیگران (افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶: ۵۷) هم نظر داده‌اند، منتفی می‌شود و آن‌گونه که دیگران (اصغری آفمشهدی و نفرشی، ۱۳۸۵: ۴۳) هم به‌طور تلویح مطرح کرده‌اند، این امکان وجود نخواهد داشت که با نبود ولی، وکیل بتواند به انجام وظیفه خود ادامه دهد. حتی با

تعیین ولی (قیم) جدید، رابطه وکالت وکیل سابق احیا نمی‌شود و در صورت نیاز، باید رابطه وکالت از نو برقرار شود. اگر بعدها معلوم شود که خواهان فاقد اهلیت وکیل استخدام کرده و چنین وکیلی اقدام به تقدیم دادخواست از سوی او کرده است، آن وکالت باطل خواهد بود. اگر به موجب دادخواست چنین وکیلی دادگاه بدون اطلاع از عدم اهلیت موکل و باطل بودن وکالت اقدام به شروع و جریان رسیدگی کرده باشد، رسیدگی مزبور و رأی صادره هر دو باطل خواهند بود.

به این ترتیب در این‌گونه موارد قیاس ولی (نماینده قانونی) با وکیل (نماینده قراردادی) قیاس مع‌الفارق است. درباره اشخاص حقوقی هم همین‌طور است. با فوت، حجر یا زوال سمت مدیر عامل، وکیلی که او برای شرکت استخدام کرده بوده، سمتش را از دست می‌دهد و امکان ندارد بدون وجود مدیر عامل وکیل بتواند به وکالت از شرکت اقدامی کند. در واقع بدون وجود مدیر عامل امکان نصب، عزل، یا نظارت بر رفتار وکیل نخواهد بود. پس در واقع آن‌گونه که در حقوق چین (Wang, 2014: 76) هم معمول است، بدون وجود مدیر عامل امکان وجود و فعالیت وکیل برای شرکت نخواهد بود. درباره استخدام وکیل توسط مدیر تصفیه نیز همین وضعیت مطرح است. در این باره اگرچه اول به‌نظر وکیل انتخاب‌شده وکیل شرکت یا وکیل شخص ورشکسته است و فوت، حجر یا زوال سمت مدیر عامل یا مدیر تصفیه نباید به انزال او از وکالت منجر شود، ولی دقت بیشتر نشان می‌دهد که شرکت یا ورشکسته بدون وجود مدیر عامل یا مدیر تصفیه عقلاً نمی‌تواند وکیل داشته باشد. به‌نحو بهتری می‌توان تحلیل کرد اگر تصور کنیم که ولی صغیری برای پرونده دعوی آن صغیر در دادگستری وکیلی گرفته باشد و به‌غلط انتظار داشته باشیم علی‌رغم فوت، حجر یا زوال سمت آن ولی، وکیل همچنان امکان اعمال وکالت از آن صغیر در آن پرونده را داشته باشد.

برای جلوگیری از اطناب مشکل مذکور، درباره مدیر عامل باید مقرره‌ای موجود می‌بود که به موجب آن مدیر عامل با انقضای سمت تا تعیین جایگزین همچنان به انجام وظیفه مشغول باشد. ولی چنین مقرره‌ای در قانون تجارت (ق.ت.) فقط درباره انقضای سمت اعضای هیأت مدیره وجود دارد. مقرره موجود حتی استعفا را نیز در بر نمی‌گیرد. انتخاب علی‌البدل برای مدیر عامل هم می‌تواند مانع طول کشیدن این مشکل شود.

حالت مذکور درباره خواننده هم هست، چون پاسخ خود خواننده بدون اهلیت به دعوا وافی به مقصود نیست و موجبات تداوم رسیدگی را فراهم نمی‌کند. به محض اطلاع از عدم اهلیت خواننده، ولی او باید به دادگاه دعوت شود و در صورت نبود چنین ولی‌ای، طبق ق.آ.د.م. دادگاه رسیدگی‌کننده برای جلوگیری از توقف دادرسی اقدام به تعیین قیم می‌کند.

۵. لوازم اقرار یا سوگند مدیر عامل یا مدیر تصفیه از سوی شرکت

ناگفته پیداست که لازمه اقرار یا سوگند مدیر عامل یا مدیر تصفیه از سوی شرکت فعلاً نماینده بودن شخص مدیر عامل یا قائم مقام بودن مدیر تصفیه است؛ یعنی مدیر عامل یا مدیر تصفیه با از دست دادن سمت خود دیگر صاحب دعوی شرکت حساب نشده، قادر به اقرار یا انکار کردن یا سوگند خوردن از سوی آن نخواهد بود. بنابراین سؤال این است که آیا مدیر عامل یا مدیر تصفیه می تواند درباره امور واقع شده در قبل از تصدی سمت توسط او اقرار یا انکار کرده یا سوگند بخورد؟ برای مثال مدعی چکی را در دادگاه ارائه کرده که ظاهراً توسط مدیر عامل قبلی امضا شده است. بی تردید مدیر عامل سابق به سبب زوال سمتش در شرکت، قادر به اقرار، انکار یا سوگند از سوی شرکت نخواهد بود. بنابراین آیا مدیر عامل کنونی را بابت صادر شده بودن امضای مزبور از سوی مدیر عامل سابق می توان سوگند داد؟ همچنین آیا او می تواند به صحت صدور آن چک از سوی مدیر عامل سابق اقرار کند؟ در این موارد، با توجه به وجود همه اطلاعات قدیم و جدید شرکت در اختیار مدیر عامل کنونی، به نظر می رسد پاسخ مثبت است.

در واقع، آن گونه که بعضی (تقی زاده، ۱۳۷۹: ۴۳؛ صفار، ۱۳۷۹: ۱۳۲؛ خدابخشی و عربیان، ۱۳۹۳: ۳۵) نیز ابراز کرده اند، قاعده فقهی «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» نیز این اختیار را به نماینده قانونی می دهد، چون او آن گونه که در کامن لا (Bhatia & Sethi, 2012: 143) نیز معمول است، بر امور مولی علیه خود تسلط داشته، در آن امور تصرف دارد. البته او نمی تواند درباره مطالبی سوگند بخورد یا اقرار کند که اطلاعات مربوط به آن در مدارک شرکت اصلاً یا به درستی ثبت و ضبط نشده باشد. در این باره، علی رغم نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹ [ب]: ۴۰۰)، تفاوتی میان سوگند بتی و استظهاری نخواهد بود. اکثریت قضات در نشست قضایی استان مازندران، شهر ساری مورخ ۱۳۸۹/۰۵/۰۵ و اقلیت قضات در نشست قضایی استان خوزستان، شهر مسجد سلیمان شماره ۶۶۶۵-۱۳۹۸ مورخ ۱۳۹۷/۰۱/۱۶ موافق این نظر بوده اند. بالاخره آن گونه که بعضی (صفار، ۱۳۷۹: ۱۴۵) نیز مطرح کرده اند، «اذن در شیء اذن در لوازم آن هم هست». البته به نظر می رسد مدیر عامل در مواجهه با سوگند نمی تواند آن را نکول کرده یا به سوگند دهنده رد کند، بلکه باید با امعان نظر به اطلاعات موجود در شرکت سوگند یاد کند. نکول یا رد سوگند به مسلط شدن مدعی بر دارایی شرکت می انجامد و برخورداری مدیر عامل از چنین حقی موجه به نظر نمی آید.

به این ترتیب، ممکن است مدارکی که مدیر عامل برای اقرار، انکار یا سوگند خود به آنها استناد می کند، برای مثال مفاد دفاتر تجاری شرکت، مربوط به قبل از دوره تصدی او به این سمت باشد. در این باره قانونگذار بی اینکه فرقی میان مفاد قدیم و جدید دفاتر تجاری بگذارد،

آن محتویات، حتی مفاد قبلی تهیه نشده در دوره مدیر عامل فعلی، را به طور مطلق اقرار کتبی شرکت دانسته است. پس به نظر می رسد قانونگذار اعتبار داشتن «اقرار مضبوط» را قبول دارد؛ یعنی اقرارهایی (مطالبی) که یک مدیر عامل در دوره تصدی خود در دفتر تجاری وارد کرده است، حتی در زمان زائل بودن سمت مدیر عاملی او نیز معتبر و علیه شرکت قابل استفاده است. پس اظهارات مدیر عامل فعلی بر خلاف مفاد قبلی دفاتر تجاری شرکت انکار بعد از اقرار محسوب شده، قاعدتاً مسموع نخواهد بود. در ضمن به این ترتیب از نظر قانونگذار برای اقرار حساب شدن لازم نیست دعوی در دادگاه مطرح باشد، بلکه اظهارات حتی در زمان مطرح نبودن دعوی درخور آنها در دادگاه نیز قابل جمع آوری اند و می توانند شکل اقرار به خود بگیرند.

بی تردید مدیر عاملی که آن اظهارات در دوره او در دفتر تجاری نوشته شده ولی فعلاً مدیر عامل نیست نیز نمی تواند آن اظهارات را انکار کند. نه فقط درباره اقرار، بلکه درباره سایر ادله و وسایل اثبات دعوا هم به نظر می رسد می توان از «مضبوط کردن» بهره گرفت. درباره اسناد عادی این مضبوط کردن همیشه کارساز نیست. برای مثال سفته نسبت داده شده به مدیر عامل قبلی را مدیر عامل فعلی می تواند انکار کند، ولی او درباره مفاد نوشته شده دفاتر تجاری در قبل از دوره سمتش چنین قدرتی ندارد، چون آن دفاتر با تحلیلی که به عمل آمد، وقتی علیه شرکت به کار می روند، از حیث غیرقابل تردید یا انکار بودن در حکم سند رسمی اند. اما مدیر عامل ظاهراً می تواند درباره اتفاقات واقع شده در دوره های قبلی مدیر عاملی خود نیز اقرار کند. برای مثال او دو سال مدیر عامل شرکت بوده، بعد چهار سال مدیر عامل نبوده و اکنون دوباره مدیر عامل است. او (مدیر عامل فعلی) می تواند درباره مدیون بودن شرکت در مدت دوره قبلی مدیر عاملی خود نیز اقرار یا انکار کرده یا سوگند یاد کند.

احکام قانونی اقرار و سوگند در این باره به نوعی درهم تنیده شده است، چون قانوناً سوگند به کسی متوجه می شود که اگر اقرار کند، اقرارش نافذ باشد. با وجود نادیده انگاشتن مقرر قانونی توسط بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[الف]: ۳۰۵)، سوگند ولی از سوی مولی علیه آن گونه که در جای دیگری (محمدی، ۱۳۸۹[ب]: ۳۹۸) به آن اشاره شده است، ممکن است. البته در این موارد از نظر قانونگذار اولاً موضوع مورد سوگند باید به خود نماینده قانونی منتسب باشد و گرنه سوگند درباره آن موضوع به او متوجه نخواهد شد؛ ثانیاً با زوال سمت نمایندگی قانونی این فرصت از دست می رود. به عبارت بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[ب]: ۴۱۳)، آثار این سوگند متوجه مولی علیه می شود. قانونگذار با ذکر این نکته درباره ولی، وصی و قیم، میان افعال ولی و مولی علیه او فرق گذاشته است. چون ممکن است فعلی از مولی علیه صادر شده باشد که ولی از آن یا از جزئیات آن بی خبر باشد. اما علی رغم نظر بعضی (نوکنده ای، ۱۳۸۰: ۱۲۵؛ محمدی،

۱۳۸۹[الف]: ۳۰۱)، این امر به هیچ وجه به معنی آن نیست که ولی نمی تواند به ضرر مولی علیه خود اقرار کند. البته حکم مورد بحث استثنایی است و علیرغم نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[ب]: ۴۱۴)، قابل تسری به نمایندگان قراردادی (و کلاً به مفهوم عام) نیست. قانونگذار این حکم را قابل تسری به موارد مشابه نظیر مدیر تصفیه و مدیر عامل نیز دانسته است و بی تردید علیرغم نظر بعضی (محمدی، ۱۳۸۹[ب]: ۴۱۴)، آنان می توانند از طرف شخص حقوقی سوگند یاد کنند. ولی درباره شرکت و سایر اشخاص حقوقی آن گونه که در حقوق چین (Pisacane, 2017: 54) نیز معمول است، فرقی میان افعال خود شخص حقوقی و افعال مدیر آن نیست، چون شرکت به عنوان مولی علیه مدیر عامل یا کسی که مدیر تصفیه جانشین او شده است، به تنهایی قادر به انجام هیچ کاری نیست. البته اعمال فضولی افراد نسبت به دارایی مولی علیه اعم از حقیقی یا حقوقی موضوع این بحث نخواهد بود.

در ضمن، نباید نماینده قانونی با نماینده حقوقی که به تعبیر ق.آ.د.م. می تواند برای ادارات دولتی، مؤسسات عمومی غیردولتی، شرکت ها و مؤسسات وابسته به آنها نقش وکیل دادگستری را ایفا کند، اشتباه شود. این نماینده حقوقی می تواند شخص حقیقی یا حقوقی باشد و اگر شخص حقوقی بود، برای استیفای حقوق و انجام تکالیف خود آن گونه که در کامن لا (Garrett, 2008: 924) نیز معمول است، نیازمند مدیر عامل به شرح مورد بحث در این مقاله خواهد بود.

۶. امکان ورود تاجر ورشکسته به دعاوی تجارتي

قانونگذار در اقدامی جسورانه به تاجر ورشکسته که به نوعی صاحب واقعی دعاوی اقامه شده به طرفیت مدیر تصفیه است، با صلاح دید قاضی اجازه داده که به عنوان ثالث وارد هر یک از آن دعاوی شود. پس قانونگذار در واقع با وجود بی توجهی بعضی (شمس، ۱۳۸۵: ۳۹)، قائم مقام را صاحب اصلی دعوا و واگذارنده را صاحب فرعی آن دانسته است. در این باره، تاجر ورشکسته به سبب متفاوت بودن حشرش آن گونه که دیگران (صقری، ۱۳۷۶: ۲۷۱) هم توجه داشته اند و علی رغم نظر بعضی (ثابت سعیدی، ۱۳۹۱: ۲۶۷)، شخصاً اقامه دعوا کرده، در دعوا شرکت می کند. اما آن گونه که دیگران (حسنی، ۱۳۸۰: ۶۱۸) هم توجه داشته اند و در کامن لا (Owen & Mackenzie, 2010: 141) نیز معمول است، اشخاص حقوقی برای استفاده از این حق به نماینده قانونی نیاز دارند.

مطابق تحولات اخیر در قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی، هر شخص حقوقی (تاجر باشد یا غیرتاجر) قابل ورشکستگی است. آن گونه که دیگران (حسنی، ۱۳۸۰: ۶۱۷) هم توجه داشته اند، مدیر عامل شخص حقوقی به طور کلی با ورشکستگی آن ممنوع از مداخله در اموال آن می گردد. ولی برای کاربردهای مخصوص این مبحث، یعنی ورود ثالث در دعاوی مدیر

تصفیه، و انجام تشریفات قرارداد ارفاقی، مدیر عامل سمت خود را با ورشکستگی شخص حقوقی (از جمله شرکت) از دست نمی‌دهد. ورشکسته حقوقی برای حضور شخصی یا تعیین وکیل برای حضور در جلسه انعقاد قرارداد ارفاقی قاعداً آن‌گونه که در حقوق اروپا (Jelinek & Beran 2011: 344) نیز معمول است، نیاز به خدمات مدیر عامل خود دارد. در صورت توافق مدیر عامل و طلبکاران درباره قرارداد ارفاقی، امضای آن قرارداد از سوی شرکت هم با مدیر عامل خواهد بود.

به هر حال، آن‌گونه که در حقوق چین (Wang, 2014: 76) نیز معمول است، تأیید هر قراردادی از سوی شرکت اصولاً نیازمند امضای مدیر عامل است. درباره تاجر حقیقی حجر مانع از حضور در جلسه مذکور یا تعیین وکیل نبوده و آن‌گونه که دیگران (صقری، ۱۳۷۶: ۲۶۹) هم به‌نحو دیگری بیان کرده‌اند، این مورد از موارد خارج از حجر است. درباره ورشکستگان حقوقی نیز حجر در این مورد مانع انجام وظیفه مدیر عامل نیست. همچنین این مدیر عامل است که به‌عنوان صاحب دعوا برای تجدیدنظرخواهی شخص حقوقی ورشکسته از حکم ورشکستگی اقدام می‌کند. نباید به‌اشتباه گمان کرد که این اختیار با مدیر تصفیه یا اداره تصفیه است، چون آنان حق دخالت در این‌گونه امور نامربوط به اداره یا تصفیه دارایی تاجر را ندارند. شرکت ورشکسته منحل نیست، بنابراین بر خلاف نظر بعضی قضات^۱ در کامن‌لا (Meng-Seng & Cheng-Han, 2016: 125)، به‌صورت حداقلی ارکان آن فعالیت خود را انجام می‌دهند. برای مثال با زوال سمت مدیر عامل، هیأت مدیره با تشکیل جلسه جایگزین او را معین می‌کند. همچنین به‌عنوان امری تقنینی، آن‌گونه که در کامن‌لا (Daly, 2011: 196) نیز معمول است، تصویب بستن قرارداد ارفاقی با هیأت مدیره شرکت ورشکسته است. پس این اختیار برای هیأت مدیره نیز، علی‌رغم ورشکستگی شرکت، استثنائاً باقی مانده است. با انعقاد قرارداد ارفاقی و تصدیق آن توسط دادگاه، حجر شرکت رفع می‌شود، ارکان آن به‌صورت حداکثری وظایف خود را انجام می‌دهند.

از میان دو شکل ورود ثالث یعنی وابسته و مستقل، به‌نظر می‌رسد ورود ثالث مورد بحث از نوع وابسته باشد. همچنین امکان ورود تاجر ورشکسته (به‌عنوان ثالث) در دعوای اقامه‌شده به طرفیت مدیر تصفیه، به‌معنی امکان اعتراض او به‌عنوان ثالث به رأی صادره در این باره نیز خواهد بود. آن‌گونه که بعضی (صقری، ۱۳۷۶: ۲۷۲؛ عبدیپورفرد، ۱۳۹۳: ۱۵۱) نیز توجه داشته و دسته‌بندی کرده‌اند، مصادیق متعدد قانونی برای امکان اعتراض تاجر ورشکسته به نتایج چنین دعوای وجود دارد. بدیهی است این حق نه‌فقط برای دادرسی بدوی، بلکه برای

1. Measures Brothers Ltd v. Measures [1910] 2 Ch 248

دادرسی تجدیدنظر نیز است. ولی امکان تسری این حق به جلب تاجر ورشکسته (به عنوان ثالث) به دعاوی اقامه شده به طرفیت مدیر تصفیه جای بحث دارد. در جلب ثالث، بر خلاف ورود و اعتراض ثالث، ورشکسته در مقام خوانده قرار می گیرد، پس می تواند به ضرر خود (در واقع به ضرر طلبکاران) اقرار کرده یا سوگند را به طرف مقابل رد کند. مدیر تصفیه و عضو ناظر قانوناً حق دارند در صورت نیاز به اطلاعات تاجر ورشکسته حتی توقیف او را درخواست کنند، اما با وجود نظر بعضی (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۲۸)، بعید است که آن گونه که دیگران (عبدیورفرد، ۱۳۹۳: ۱۵۱) هم نظر داده اند، بتوانند او را مجلوب ثالث نیز قرار دهند. چون برای مثال، در صورت وجود قرائنی برای پرداخته شده بودن طلبی، مدیر تصفیه با جلب ورشکسته (حقیقی یا حقوقی) به دعوا می خواهد از پرداخته شدن آن طلب مطمئن شود، ولی ورشکسته ممکن است با اقرار به پرداخته نشدن طلب به ضرر طلبکاران عمل کند، حال آنکه قانوناً اقرار ورشکسته درباره اموال خود به ضرر دیان نافذ نیست. اگر جالب تاجر ورشکسته (ثالث) طرف مقابل باشد، این خطر بیشتر هم خواهد بود.

نمی توان حق ورود و اعتراض ثالث ورشکسته به دعاوی اقامه شده به طرفیت مدیر تصفیه را به موارد ظاهراً مشابه سرایت داد. چون حجر تاجر در مقایسه با سایر محجورین به شرح مطالب پیش گفته حجر کاملی نیست. علاوه بر آن، جانشین تاجر ورشکسته بر خلاف اولیای سایر محجورین آن گونه که دیگران (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۲۴؛ عبدیورفرد، ۱۳۹۳: ۱۵۰) هم توجه داشته اند، نقشی دوگانه را بازی می کند؛ یعنی او هم جانشین ورشکسته و هم حافظ منافع طلبکاران است. پس همان طور که طلبکاران می توانند علیه او اقامه دعوا کرده یا به آرای دعاوی اقامه شده به طرفیت او اعتراض کنند، لاجرم برای رعایت تعادل، ورشکسته هم باید این حق را داشته باشد.

با جایگاه به این ترتیب ایجاد شده برای مدیرعامل، بدیهی است که آن گونه که در حقوق چین (Pisacane, 2017: 54) نیز معمول است، بسیاری از ضمانت اجراهای مدنی یا کیفری مربوط به شرکت درباره مدیرعامل آن قابل اعمال باشد. برای نمونه مطابق قانون صدور چک ۱۳۵۵ مدیرعامل شرکت به عنوان امضاکننده چک شرکت متضامناً با خود شرکت مسئول کارسازی وجه آن چک بوده، مسئولیت کیفری نیز خواهد داشت. در ق.ت. ورشکسته به دلیل سعی در ایجاد اختلال در جریان اداره و تصفیه ورشکستگی، عدم اعلام به موقع توقف و در اختیار نگذاشتن دفاتر و صورت دارایی، یا نیاز اداره یا مدیر تصفیه به اطلاعات او توقیف می شود. در این باره، لاجرم به جای ورشکسته حقوقی مدیرعامل آن توقیف خواهد شد. به نظر می رسد چنین مدیرعاملی را در صورتی نیز می توان توقیف کرد که به نظر دادگاه او قسمتی از

دارایی ورشکسته را مخفی کرده باشد و از آشکار کردن آن امتناع کند. با صدور حکم ورشکستگی به تقلب شخص حقوقی مدیر عامل آن است که به مجازات آن محکوم می‌شود. همچنین است اگر مدیر عامل با تبانی با ورشکسته‌ای او را به‌طور غیرواقعی به نفع شرکت تحت اداره خودش بدهکار نشان دهد یا اعمالی را انجام دهد که به ورشکستگی به تقلب شخص حقوقی تحت اداره‌اش بینجامد؛ یعنی دفاتر آن را مفقود کند، آن را بیشتر از آنچه واقعاً هست بدهکار نشان دهد، آن‌گونه که در حقوق چین (Fei & Hill, 2014: IV-4.53) هم معمول است، دارایی آن را مخفی کند، یا دارایی آن‌را با مواضعه از بین ببرد. همچنین مدیر عامل به مجازات ورشکسته به تقلب محکوم می‌شود، اگر به نام شخص موهومی تجارت کرده و هر یک از اعمالی که به ورشکستگی به تقلب می‌انجامد، را انجام داده باشد. اگر مدیر عامل به نام شرکت باطله یا منحل تجارت کرده یا بر خلاف آنچه در حقوق چین (Epstein & Shen, 2014: I-6.1.30) معمول است، در خارج از حدود موضوع شرکت اقدام به فعالیت و معامله کرده باشد، تجارت او تجارت به نام شخص موهوم خواهد بود. بر خلاف رویه معمول در ایران، دادگاه در چین (McGinty, McDonald & Leow, 2014: III-9.60) می‌تواند مدیر عامل، اعضای هیأت مدیره، و بازرس یا بازرسان شرکت ورشکسته را تا اعلام ختم ورشکستگی شرکت، از انتخاب شدن به‌عنوان مدیر عامل، عضو هیأت مدیره یا بازرس در شرکت دیگری محروم کند.

۷. نتیجه

تحلیل تحقیقی - توصیفی حاضر نشان داد که بر خلاف نظر معمول، اشخاص حقوقی می‌توانند اقرار یا انکار کرده، یا سوگند یاد کنند و هریک از این موارد توسط نماینده قانونی (مدیر عامل) یا قائم‌مقام (مدیر تصفیه ورشکستگی، یا رئیس اداره تصفیه ورشکستگی) آنها انجام می‌شود. به دلیل بالشخصه فاقد اهلیت استیفا بودن اشخاص حقوقی، به‌نوعی قانونگذار اصولاً نفس شخص حقوقی و نفس نماینده قانونی او را یکی دانسته، نماینده قانونی را هم مانند قائم‌مقام در عمل صاحب دعوای منوب‌عنه خود تلقی کرده و جایگاه او را در این باره متفاوت از جایگاه نماینده قراردادی (وکیل) دانسته است. در نتیجه، بسیاری از ضمانت‌اجراهای مدنی و کیفری علیه شخص حقوقی منوب‌عنه درباره مدیر عامل آن نیز اعمال می‌شود و بر خلاف زوال سمت نماینده قراردادی، با زوال سمت نماینده قانونی دادرسی تا تعیین جانشین او متوقف می‌شود.

نه فقط استیفاء حقوق در دعاوی، بلکه استیفاء کلیه حقوق شرکت با مدیر عامل است. بنابراین بر خلاف نماینده قراردادی، نماینده قانونی اصولاً همه اختیارات را از سوی شخص حقوقی دارد. پس او می‌تواند به نام و به حساب شخص حقوقی منوب‌عنه اقرار یا انکار کرده،

یا سوگند یاد کند. ولی اجزا و خدمه شرکت نظیر وکیل دعاوی یا حسابدار، اگرچه به عنوان نماینده قراردادی مدیرعامل، می‌توانند مجاز به اقدام اجرایی باشند، ولی نمی‌توانند از طرف شرکت اقدام به اقرار، انکار یا سوگند کنند، چون صاحب دعاوی شرکت نیستند. ضمن اینکه اقرار کردن و سوگند خوردن قابل توکیل نیستند، اگرچه قانونگذار با نوعی مسامحه کاربردی انکار و تردید را قابل توکیل دانسته است.

تلقی مفاد دفتر تجارتي شخص حقوقی به عنوان اقرار کتبی او، از دلایل پذیرش امکان اقرار اوست. در این باره، سوگند هم قانوناً مانند اقرار، قاطع دعواست و با اصلاحات انجام گرفته در قانون، اشخاص حقوقی هم می‌توانند طرف دعوی خود را سوگند دهند یا سوگند داده شوند، همچنین سوگند بخورند یا رد سوگند کنند. برای اقامه دعوا علیه نماینده قانونی خود (مدیرعامل)، شخص حقوقی قاعداً باید از نماینده قانونی موقت استفاده کند، ولی هیأت مدیره نماینده قانونی (اجرایی) شخص حقوقی نیست که خودش بتواند چنین دعوی را اقامه کند.

مدیرعامل نه نماینده قراردادی، بلکه نماینده قانونی است، چون نه توسط منوب‌عنه خود، بلکه طبق راهکارهای تعبیه شده در قانون تعیین می‌شود. مدیر تصفیه هم قانوناً قائم مقام ورشکسته است. در این باره، نماینده قانونی بودن منافاتی با رکن شرکت بودن ندارد و ق.آ.د.م. در مباحث اعاده دادرسی، اعتراض ثالث، توقیف دادرسی و ایرادات به طور شفاف و دقیق تفاوت‌های نمایندگی‌های قانونی با قراردادی را نشان داده است. بر عکس نماینده قراردادی، نماینده قانونی نمی‌تواند به رأی صادره له یا علیه منوب‌عنه خود اعتراض ثالث کند، بلکه می‌تواند از آن رأی اعاده دادرسی بخواهد. با نبود ولی (مدیرعامل) خواهان حقوقی نمی‌تواند دادخواست بدهد یا وکیل استخدام کند و اگر ولی سابق او برای او وکیلی (نماینده قراردادی) استخدام کرده باشد، با زوال سمت او، وکیل نیز معزل می‌شود. حتی با تعیین ولی (نماینده قانونی) جدید، رابطه وکالت سابق احیا نمی‌شود. در نبود ولی، اگر آن وکیل از سوی شخص حقوقی دادخواست داده، و دادگاه به آن رسیدگی کرده و رأی داده باشد، چنین دادخواست، رسیدگی و رأیی همگی باطل خواهند بود. در این باره نیز، مدیر تصفیه در حکم مدیرعامل خواهد بود.

طبق قانون، نماینده قانونی باید فعلاً نماینده منوب‌عنه خود باشد تا بتواند از سوی او برای اتفاقات دوره تصدی فعلی یا قبلی خود اقرار یا انکار کرده، یا سوگند یاد کند. با توجه به تسلط مدیرعامل فعلی بر همه اطلاعات قدیم و جدید شرکت، به نظر می‌رسد او می‌تواند درباره اتفاقات قبل از انتصاب خود در شرکت نیز به استناد مدارک ثبت و ضبط شده آن اتفاقات اقرار کرده یا سوگند (بتی یا استظهاری) یاد کند. البته ظاهراً او نمی‌تواند چنین

سوگندی را رد یا نکول کند و سبب تسلط مدعی بر دارایی شرکت شود. او می‌تواند درباره موضوعات فاقد اطلاعات ثبت و ضبط شده کارآمد در شرکت اقدام به انکار کند. در تأیید این نکته، قانونگذار با قبول اعتبار «اقرار مضبوط»، مفاد دفاتر تجارتي (نوشته شده در دوره مدیریت مدیر عامل فعلی یا قبل از آن) را به طور مطلق اقرار کتبی دانسته و اقرارهای انجام و ضبط شده در دوره مدیر عامل‌های قبلی، حتی در زمان مطرح نبودن دعوایی درخور آن اقرارها در دادگاه، را نیز معتبر دانسته است. پس اظهارات مدیر عامل فعلی در مخالفت با مفاد قبلی دفاتر، انکار بعد از اقرار بوده و قاعدتاً مسموع نخواهد بود. سایر مدارک معتبر را هم ظاهراً می‌توان «مضبوط» کرد.

قانونگذار اجازه داده و رشکسته استثنائاً با اجازه دادگاه به عنوان وارد ثالث، خارج از حجر، شخصاً وارد دعوایی شود که به طرفیت قائم مقام او (مدیر تصفیه) اقامه شده و در جریان است. اشخاص حقوقی و رشکسته برای استفاده از این حق نیاز به نماینده قانونی خود (مدیر عامل) دارند. مشابه این حالت در تجدیدنظرخواهی مدیر عامل از حکم و رشکستگی، در حضور مدیر عامل شرکت و رشکسته در جلسه هیأت طلبکاران برای انعقاد قرارداد ارفاقی، و در اقدام او به انعقاد آن قرارداد دیده می‌شود. و رشکسته می‌تواند به عنوان ثالث به رأی صادره در دعوای مذکور اعتراض کند، ولی به نظر نمی‌رسد بتوان او را به این دعوای جلب ثالث کرد. نمی‌توان به سایر محجورین و افراد تحت ولایت هم مانند و رشکسته حق ورود و اعتراض ثالث به دعوای اقامه شده به طرفیت نماینده قانونی را داد، چون وضع و رشکسته و مدیر تصفیه با وضع اولیای محجورین و مولی‌علیهم فرق دارد. حجر و رشکسته حجر کاملی نیست، و مدیر تصفیه اگرچه نماینده طلبکاران هم است، ولی قائم مقام و رشکسته است نه نماینده قانونی او.

بیانیه نبود تعارض منافع

نویسنده اعلام می‌کند که تعارض منافع وجود ندارد و تمام مسائل اخلاق در پژوهش را شامل پرهیز از دزدی ادبی، انتشار و یا ارسال بیش از یک بار مقاله، تکرار پژوهش دیگران، داده‌سازی یا جعل داده‌ها، منبع‌سازی و جعل منابع، رضایت ناآگاهانه سوژه یا پژوهش‌شونده، سوءرفتار و غیره، به طور کامل رعایت کرده است.

منابع

الف) فارسی

۱. افتخار جهرمی، گودرز و السان، مصطفی (۱۳۹۶). آیین دادرسی مدنی. ج ۱. تهران: میزان.
۲. اصغری آقمشهدی، فخرالدین و تفرشی، محمدعیسی (۱۳۸۵). ماهیت حقوقی رابطه مدیران شرکت‌های سهامی با شرکت. *مجله دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان*، ۱۸(۲)، ۵۱-۳۵. (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۳. امین، سید حسن (۱۳۸۵). سوگند در ایران و اسلام. *مجله کانون*، ۱۰۷-۱۲۲. در: <http://ensani.ir/fa/article/159001> (۱۳ دی ۱۴۰۲)

۴. تقی‌زاده، علی‌اکبر (۱۳۷۹). بحثی درباره قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به». *مجله کانون*، ۴۴(۲۱)، ۴۸-۴۳. در: <http://ensani.ir/fa/article/157607> (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۵. ثابت‌سعیدی، ارسلان (۱۳۹۱). *حقوق تجارت (رشته‌های علوم اجتماعی و حسابداری)*. تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور.
۶. حسینی، حسن (۱۳۸۰). *حقوق تجارت*. تهران: میزان.
۷. خدابخشی، حسن و عربیان، اصغر (۱۳۹۳). *اعتبار قاعده «من ملک شیئاً ملک الاقرار به» در اقرار یا اخبار. مبانی فقهی حقوق اسلامی*، ۷(۱۴)، ۶۳-۳۵. در: https://jfil.srbiau.ac.ir/article_9241.html (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۸. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲). *ابعاد قضایی دعوی ورشکستگی. فصلنامه تعالی حقوق*، ۳، ۷-۴۰. در: <https://elmnet.ir/doc/1292292-51181> (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۹. شمس، عبدالله (۱۳۸۵). *آیین دادرسی مدنی*. ج ۲ و ۳. تهران: دراک.
۱۰. صفار، محمدجواد (۱۳۷۹). *بررسی خصیصه توکیل‌ناپذیری اقرار، شهادت و سوگند با نگاهی انتقادی به تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی)*. *مجله تحقیقات حقوقی* ۳(۳۰-۲۹)، ۱۰۳-۱۸۷. در: https://lawresearchmagazine.sbu.ac.ir/article_56764.html (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۱۱. صقری، محمد (۱۳۷۶). *حقوق بازرگانی، ورشکستگی، نظری و عملی*. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۲. عبدیپورفر، ابراهیم (۱۳۹۳). *حقوق تجارت، ج چهارم، حقوق ورشکستگی*. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
۱۳. قلی‌زاده مقوطای، احد (۱۳۹۸). *تحلیل اصل اعتبار مطلق آرای دادگاه‌ها در آیین دادرسی و اجرای احکام مدنی*. *فقه و حقوق اسلامی* ۱۰(۱۸)، ۲۰۰-۱۷۳. در: https://law.tabrizu.ac.ir/article_9674.html (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۱۴. قلی‌زاده مقوطای، احد (۱۳۹۵). *تحلیل حقوقی اصل اختصاص انحساری ارگان اجرایی شرکت به مدیر عامل*. *دانشنامه حقوق اقتصادی*، ۲۳(۹)، ۶۹-۳۹. در: https://lawecon.um.ac.ir/article_29394.html (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۱۵. کاتوزیان، ناصر (۱۳۶۶). *حقوق مدنی: قواعد عمومی قراردادها*. ج ۲، تهران: بهنشر.
۱۶. کریمی، عباس و پرتو، حمیدرضا (۱۳۹۸). *آیین دادرسی مدنی (ج ۳) استثنائات دادرسی*. تهران: دادگستر.
۱۷. محسنی، حسن (۱۴۰۰). *نماینده‌گی مدیر عامل شرکت در دادخواهی‌های آن شرکت (نقد و بررسی سه رأی از شعب ۲۵، ۱ و ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران)*. «حقوق تجارت بین‌الملل در پرتو تحولات جهانی (مجموعه مقالات هدایی به استاد دکتر بهروز اخلاقی)». تهران: گنج دانش، ۴۴۱-۴۱۵.
۱۸. محمدی، پژمان (۱۳۸۹[الف]). *محدودیت‌های شخصی سوگند در دعوی مدنی*. *فصلنامه حقوق*، ۴۰(۱۰۱)، ۳۱۶-۲۹۷. در: https://jlq.ut.ac.ir/article_21128.html (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۱۹. محمدی، پژمان (۱۳۸۹[ب]). *محدودیت‌های موضوعی سوگند در دعوی مدنی*. *فصلنامه پژوهش حقوق*، ۱۲(۲۹)، ۳۸۷-۴۱۶. در: https://qjpl.atu.ac.ir/?_action=article&au=28360&_au (۱۳ دی ۱۴۰۲)
۲۰. محمدی، جلیل (۱۳۸۶). *حقوق بازرگانی*. تبریز: فروزش.
۲۱. مهاجری، علی (۱۳۷۹). *شرح قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب*. ج ۱. تهران: گنج دانش.
۲۲. نوکنده‌ای، عزیز (۱۳۸۰). *تفسیر قضایی آیین دادرسی مدنی ایران*. تهران: دانش نگار.

ب) خارجی

23. Bagrial, A. (2007). *Company Law; Incorporating the Companies (Amendment) Act 2006*. New Delhi: Vikas Publishing House Pvt Ltd.
24. Bhatia, N., & Sethi, J. (2012). *Corporate and Compensation Laws*. New Delhi: PHI Learning Private Limited.
25. Brennan, G., & Casey, N. (2008). *Conveyancing*. Vol. 1. New York: Oxford University Press.
26. Clarke, Donald C., & Nicholas C. Howson. (2012). *Pathway to Minority Shareholder Protection; Derivative Action in the People's Republic of China*. In *The Derivative Action in Asia; A Comparative and Functional Approach*, by Dan W. Puchniak, Harald Baum and Michael Ewing-Chow, 243-256. New York: Cambridge University Press.

27. CunninGham-Hill, Susan, and Karen Elder. (2013) *Civil Litigation Handbook*. London: Oxford University Press.
28. Daly, M. (2011). *Property Issues in Insolvency*. In *Complex Conveyancing*, by Rachael Hession and Nuala Casey, 191-210. West Sussex: Bloomsbury Professional.
29. Epstain, Edward, and Will W. Shen. (2014). *Section I. Business and Regulatory Environment; Chinese Civil Law*. In *Doing Business in China*, by Michael J. Moser and Fu Yu, I-6.1-2. New York: Juris Publishing.
30. Fei, J., & Hill, R. (2014). "Enforcement of Arbitral Awards in the PRC." In *Doing Business in China*, by Michael J. Moser and Fu Yu, IV-4-5. New York: Juris Publishing.
31. Garrett, Brandon L. (2008). *Corporate Confessions*. *Cardozo Law Review*, 30(3): 917-947. https://scholarship.law.duke.edu/faculty_scholarship/3880 (2 Jan. 2024)
32. Gerner-Bauerle, Carsten, and Michael Schillig. (2019) *Comparative Company Law*. Oxford: Oxford University Press.
33. Guillaume, F. (2005). *The Law Governing Companies in Swiss Private International Law*. In *Yearbook of Private International Law*, by Peter Sarsevic, Paul Volken and Andrea Bonomi, 251-291. Lausanne: European Law Publishers GmbH, Staempfli Publishers Ltd, and Swiss Institute of Comparative Law.
34. Jelinek, J., & Beran, K. (2011). *Why the Czech Republic Does Not (Yet) Recognize Corporate Criminal Liability: A Description of Unsuccessful Law Reforms*. In *Corporate Criminal Liability: Emergence, Convergence, and Risk*, by Mark Pieth and Radha Ivory, 333-355. London: Springer Science+Business Media B.V.
35. McGinty, A., McDonald, N., & VC Leow. (2014). *Specific Fields and Topics of Law; Insolvency, Liquidation and Dissolution of Enterprises*. In *Doing Business in China*, by Michael J. Moser and Fu Yu, III-9-10. New York: Juris Publishing.
36. Meng-Seng, W., & Cheng-Han, T. (2016). *The Agency of Liquidators and receivers*. In *Agency Law in Commercial Practice*, by Danny Busch, Laura MacGregor and Peter Watts, 119-140. Oxford: Oxford University Press.
37. Nelson, B. L. (2006). *Law and Ethics in Global Business; How to Intergrate Law and Ethics into Corporate Governance Around the World*. London: Routledge.
38. Owen, S., & Mackenzie, J. (2010). *The Complete Guide to Investigations and Enforcement (A Practical Reference Guide for Local Authority Officers, Police Officers, Private Investigators, and Industry Investigators)*. London: Academia.edu.
39. Palmiter, Alan R. (2009) *Corporations*. New York: Aspen publishers.
40. Park, P., & Duncan M. Park. (2016). *Energy Law and the Sustainable Company; Innovation and the Corporate Social Responsibility*. London: Routledge.
41. Pisacane, G. (2017). *Corporate Governance in China: The Structure and Management of Foreign-Invested Enterprises under Chinese Law*. Shanghai: Springer.
42. Rapp, Philip. (2014) "FIE Holding Companies." In *Doing Business in China*, by Michael J. Moser and Fu Yu, II-4-5. New York: Juris Publishing.
43. Roos, M. (2010). *Chinese Commercial Law; A Practical Guide*. New York: Wolters Kluwer.
44. Symes, C. F. (2008). *Statutory Priorities in Corporate Insolvency Law- An Analysis of Creditor Status*. Burlington: Ashgate Publishing Limited.
45. Wang, J. Y. (2014). *Company Law in China: Regulation of Business Organization*. UK: Edward Elgar Publishing Limited.



Research Paper

Legal Analysis of Confession, Denial, and Oath by the Executive Manager or the Liquidator of bankruptcy on Behalf of the Company

Ahad Gholizadeh Manghutay* 

Associate Professor, Department of Law, Faculty of Administrative Sciences and Economics, University of Isfahan, Isfahan, Iran. Email: gholizadeh@ase.ui.ac.ir

Abstract

One of the main problems in suing legal entities, including companies, is their confession, denial or oath. At first sight, it seems they cannot take oath, confess, or deny, but a closer look shows the opposite. In the lawsuits for or against the company, the Civil Procedure Code and the Commerce Act consider the executive manager and the liquidator as the claimant, respectively. The legislature does not consider such a position for contractual representatives. In all these cases, the other party in the lawsuit requires confession or an oath of the executive manager, and the company will need to deny or doubt the other party's claims. The executive manager's writings in the commercial notebooks are counted as the company's written confession. Therefore, it seems that the company's confession, denial, and oath are also imaginable, and it is on merits possible to deem the confession or denial of the executive manager or liquidator of the company as confession or denial of the company and require the executive manager or liquidator to take oath on behalf of the company. They can accept to take the oath, although they are unlikely to be able to refuse to take the oath. In this regard, some reasons are presented, such as a natural bankrupt person; in this case, the executive manager, despite the company's bankruptcy, has not lost his standing completely and still can accomplish some work on behalf of the bankrupt company. All of these, in addition to companies, will apply to all types of legal entities.

This descriptive-analytical research will show that the legislator considers contractual representatives the parties' lawyers while legal representatives are the parties to the case. In this regard, the executive

* **How to Cite:** Gholizadeh Manghutay, Ahad (2023, Autumn). "Legal Analysis of Confession, Denial, and Oath by the Executive Manager or the Liquidator of bankruptcy on Behalf of the Company"

Private Law Studies Quarterly, 53,3: 465 – 487. DOI:10.22059/JLQ.2024.361317.1007781

Manuscript received: 6 August 2023; final revision received: 23 September 2023; accepted: 8 October 2023, published online: 15 November 2023



manager is not a contractual but a legal representative. The reason is that he is not determined by his principle (company) but according to the rules laid down in the law.

In analyzing the subject of this article, it is necessary to discuss assuming the impossibility of confession, denial, or oath of a legal person; considering the executive manager and the liquidator as the claimant; differences between the places of legal and contractual representatives; means of confession, denial, or oath of the executive manager or liquidator on behalf of the company; and the possibility of bankrupt businessman's intervention in commercial lawsuits.

The precedence of assuming the legal status of contractual and legal representatives as the same by most practitioners and analysts has led to misconceptions. But as the hypothesis of this article, the legislator clearly differentiated between the two groups, granted them different rights and powers, and thus made it possible for a legal person to confess, deny, or take an oath.

The research showed that contrary to what is known, legal entities can confess, deny, or take an oath, and each of these cases is done by their legal representative (executive manager) or deputy (liquidator or head of the bankruptcy liquidation department). Since legal persons do not enjoy the capacity to exercise rights and discharge obligations, the legislator somehow principally considers the legal person and his legal representative the same. The legal representative is also considered the claimant, and his position differs from the contractual representative's (lawyer) position.

Not only the claim of rights but also the recovery of all the company's rights is with the executive manager. Therefore, in principle, he has all powers granted by the legal person. He can either confess or deny or take oath in the name and for account of the legal person. The company's components and crew cannot confess, deny, or oath on behalf of the company. The Board of Directors is also not a legal representative (executive) of a legal person.

The executive manager is not a contractual agent but a legal representative. The liquidator is a substitute for the bankrupt. Unlike a contractual representative, a legal representative cannot object as a third party to a decision for or against his principle but may request a retrial. Absent the guardian (executive manager), a legal claimant cannot file a lawsuit or hire a lawyer. If his former guardian has hired a lawyer (a contractual representative) for it, that lawyer will also be dismissed by the deterioration of the guardian's position.

By law, the legal representative must be presently the principles' representative to confess, deny, or oath on behalf of him for the events of his current or previous tenure. Given the current executive manager's dominance over all the old and new information in the company, it seems that he can also confess or oath (independently or supportively) about events before his appointment based on recorded documents of those events. Of course, it appears that he cannot refuse or cancel such an oath and cause the claimant's dominance over the company's assets.

The legislator has exceptionally allowed the bankrupt, with the court's permission, to intervene outside the incapacity into a dispute currently set by or against his substitute (liquidator) as a third party. Bankrupt legal entities need their legal representative (executive manager) to exercise this right.

Keywords: Confession, Denial, Oath, Executive Manager, Liquidator of Bankruptcy.

Declaration of conflicting interests

The author declares no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship, and/or publication of this article.

Funding

The authors received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.



This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC-BY) license.